

بررسی سیمای امام علی و خلافت ایشان در قصيدة جلجلیه عمر و عاص

دکتر آفرین زارع^۱

چکیده: غدیر خم که در هجدهم ذی الحجه سال دهم هجرت و در آخرین حجّ عمر گرانمایه پیامبر اکرم ﷺ به وقوع پیوست، تأکیدی محکم و متین بر خلافت و امامت امیر المؤمنین امام علی علیه السلام به امر پروردگار بود که قرآن کریم، حدیث شریف نبوی و تاریخ، گواه غیرقابل انکار آن است. واقعه عظیم غدیر، مژده‌های دینی و تاریخی را در نور دیده و در ادبیات نیز انعکاس یافته است تا آنجا که شاعران فراوانی از عرب و عجم و مسلمان و غیر مسلمان، نصب امیر المؤمنین علیه السلام را به امامت و ولایت به امر یگانه ایزد و به دست آخرین فرستاده ﷺ در اشعارشان به تصویر کشیده‌اند.

نکته قابل توجه این است که حتی سرسرخت‌ترین دشمنان «سید الأولوصیاء» از پنهان ساختن این حقیقت تابناک در مانده‌اند که از میان آنها می‌توان به عمر و عاص اشاره کرد.

این مقاله بر آن است تا ضمن بررسی قصيدة جلجلیه و تحلیل



مقدّمه

شخصیت عمرو بن عاص

درون‌مايه‌های آن، دیدگاه سرایندهاش را درباره غدیر خم و مسئله جانشینی پس از حضرت محمد ﷺ با استناد به شواهدی از قرآن کریم و حدیث شریف و تاریخ، تبیین نماید و از رسالت ادبیات در منعکس کردن حقایق بهره برد.

کلید واژه: قصيدة جلجلیه / بررسی، عمرو عاص / غدیر خم / امام علی علیهم السلام.

عمرو در عصر جاهلی به دنیا آمده و خبر دقیقی از زمان تولد او در دست نیست. پدرش عاص بن وائل از کافرانی بود که پیامبر را به باد مسخره می‌گرفت و خداوند آیه ۳ سوره کوثر را درباره اونازل فرموده است: «إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْرَرُ» و آیه ۹۵ سوره حجر «إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُشْتَهَرَيْنَ» نیز در مورد او و یارانش نازل شده است. (ابن الحیدی، ج ۶، ص ۳۵۱؛ طبرسی، ج ۹، ص ۸۳۷) به همین دلیل امام علی علیهم السلام او را ابتربن ابترا خوانده است. مادرش، لیلای عنزیه جلاتیه، زنی زناکار و فاسد بود که از هم صحبتی با هیچ مرد فرومایه‌ای دریغ نداشت. داستان تولد عمرو، این موجود خیث و فتنه‌انگیز، مهر تأییدی بر خباثت او می‌زند. او با ابو لهب، امیة بن خلف، هشام بن معیرة، ابوسفیان بن حرب و عاص بن وائل همبسترگشت که عمرو نتیجه این ارتباط نامشروع شد، [همان] فرزندی که پدرش نامشخص بود و هر یک از آن پنج تن، ادعای فرزندی عمرو را برای خود به سینه می‌کوبید. مادر او، نابغه^۱ با وجود ادعای فراوان ابوسفیان، عمرو را به عاص نسبت داد؛ زیرا عاص ثروت خود را در اختیار او گذاشته و هزینه‌های زندگی او را متقبل شده بود اماً ابوسفیان بخیل بود. کنیه او

۱. ابن طیفور، ص ۱۶۸؛ امام علی علیهم السلام نیز در خطبه ۸۴ نهج البلاغه او را ابن النابغة خطاب فرموده است.

ابو عبدالله است و به ابو محمد نیز مشهور است. عمر و عاص از جمله کسانی بود که پیامبر ﷺ را در مکه بسیار آزار و اذیت می کرد، به ایشان دشنام می داد، در مسیر آن حضرت سنگ می گذاشت تا مزاحم رفت و آمد ایشان شود و اشعاری در هجو حضرت می سرود و به کودکان مکه می آموخت تا هنگام عبور ایشان با صدای بلند بخوانند؛ همو که مورد نفرین پیامبر قرار گرفت (ابن ابیالحدید، پیشین، ص ۳۵۱-۳۵۲).

چگونه می توان به چنین شخصیتی که زندگی اش از بد و تولد با ناپاکی و پلیدی عجین شده و خود نیز بعد از آن همواره آتش فتنه به پا کرده است، لقب بهترین فرمانده عرب را داد؟ او که به طمع مال دنیای فانی و حکومت مصر، با معاویه بیعت می کند (همان، ج ۲، ص ۲۶۴-۲۶۳؛ ابن عبدربه الاندلسی، ج ۳، ص ۳۳۹؛ واقدی، ص ۲-۳).

او دست در دست معاویه، تیشه به ریشه اسلام می زند، معاویه ای که پیامبر اسلام ﷺ اور افنته گرمی نامد و از پروردگار، تباہی وی را در خواست می کند و بنابر روایت عبدالله بن عمر، آن حضرت ﷺ خبر می دهنده که او (معاویه) در حالی از دنیا خواهد رفت که بر سنت ایشان نیست (نصرین مزاحم منقی، ص ۲۱۸-۲۲۰).

در صفين نیز با حیله و نینگ و با بر نیزه کردن قرآن ها، ابتدا معاویه را از شکست حتمی نجات می دهد و سپس در ماجرا حکمیت، ابو موسی اشعری، حکم امام علی علیه السلام را که با پافشاری مردم بی خرد سپاه ایشان تحمیل شده بود، می فریبد و کار را به نفع معاویه تمام می کند. (واقدی، ص ۴-۵؛ ابن عبدربه الاندلسی، ص ۳۴۰-۳۴۲؛ ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۳۱-۳۳۳؛ مسعودی، ج ۲، ص ۳۴) وی سرکرده کافران بود و پس از گذشت سال ها از ظهر اسلام، به توصیه نجاشی اسلام می آورد و اسلام آوردنش این گونه است: عمر و عاص که به خون یاران محمد ﷺ شنه است، به نزد نجاشی، پادشاه حبشه می رود و از او می خواهد که جعفر، فرستاده پیامبر خدا را به او تحويل دهد تا به قتل برساند. نجاشی خشمگین می شود و از وی می خواهد که سر تسليم فرود آورد و از پیامبر ﷺ پیروی کند. عمر و عاص که دولت کفر را از میان رفته می بیند،



چاره‌ای جز بیعت کردن با پیامبر اسلام ندارد (ابن‌هشام، ج ۳، ص ۲۸۹-۲۹۱). هیچ انسان مؤمن و خداترسی، برای گشودن گره مشکلاتش به خدعا و نیرنگ اما او و هم‌نشینش، معاویه، جز به شرارت نمی‌اندیشیدند و از این‌روست که پیامبر ﷺ در مورد این دو می‌فرمایند: اگر دیدید که این دو در کنار یکدیگرند، میانشان تفرقه اندازید؛ چراکه آنها هرگز بساط صحبت و هم‌نشینی را در خیر و نیکی نمی‌گسترانند (ابن‌عبدربه الأندلسی، ص ۳۳۹).

عمرو بن عاص که از ساده‌ترین ویژگیهای ایمان و مردانگی به دور است، پیش از وقوع جنگ و مشاهده درخشش شمشیرهای آخته رجز می‌خواند و لاف شجاعت و شهامت می‌زند، اما آن هنگام که تیغ‌ها از نیام برکشیده می‌شوند و شمشیرهای برّان در برابر چشمانش به رقص در می‌آیند، از ترس مرگ، خود را بزمین انداخته، عورت خویش را آشکار می‌سازد (سلیمان بن قیس هلالی، ص ۴۹۰-۴۹۱؛ امینی، ج ۲، ص ۱۶۱؛ ابن قتیبه دینوری، ج ۲، ص ۱۶۹؛ ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۳۵۰) و کدام عقل سلیمی چنین کسی را شایسته ستایش می‌داند؟ او که در ماجراهی حکمیت به عنوان حکم انتخاب شده بود و می‌بایست قرآن را فراروی خویش قرار می‌داد، هوایش را رهبر جان خویش کرده بود. امام علی علیه السلام در این‌باره می‌فرمایند: این دو مردی که به عنوان دو حکم پذیرفته شدند، کتاب خدا را پشت سر گذاشتند و از هوایشان پیروی کردند، به سنت و احکام قرآن نیز عمل نکردند. پس خداوند، پیامبر و مؤمنان از آنها بیزاری می‌جویند (ابن اثیر، ص ۳۲۸-۳۲۹). وی در سال ۴۳ هجری در مصر درگذشت؛ و اقدی در الطبقات الکبری مرگ عمرو را از زبان خودش این‌گونه توصیف می‌کند:

روز فطر سال ۴۲ در مصر و در حالی که دو یا سه سال بیشتر از حکمرانیش نگذشته بود جان به در کرد. در سال وفات او اختلاف است. محمد بن عمر وفاتش را سال ۴۳ و محمد بن سعد آن را سال ۵۱ می‌داند. عمرو عاص همواره می‌گفت: عجب دارم از کسی که مرگ او را در می‌باید و بر هشیاری عقل خویش باقی است اما از وصف مرگ خودداری می‌کند. وقتی



فرزندش او را در حال احتضار یافت، سخن پدرش را تکرار کرد و گفت چرا مرگ را به وصف نمی‌آوری، حال آنکه هوشت برجاست و عقلت زایل نگردیده؟ عمروین عاص پاسخ گفت: فرزندم، وسعت مرگ در دایرہ وصف من نمی‌گنجد لیک اندکی از آن را برایت وصف می‌کنم. خود را این‌گونه می‌بایم: گویی برگردنم کوه رضوی سنگینی می‌کند، درونم را خارهای درخت خرماء فراگرفته است و جانم از سوراخ سوزنی بیرون می‌آید.

(واقدی، ص ۶-۷)

عمروین عاص پس از آنکه ناجوانمردانه به آرزوی دیرینه‌اش - فرمانروایی مصر - می‌رسد، بر سر پرداخت خراج به معاویه، با او دچار اختلاف می‌شود و از فرمان معاویه برای پرداخت خراج، سرباز می‌زند اما چون تاکید و اصرار وی را مشاهده می‌کند، خشمگین می‌شود در قصیده‌ای زبان به افشاگری و مفتخض ساختن معاویه می‌گشاید.

این قصیده که به جلجلیه شهرت دارد، شامل ۶۶ بیت و استناد و مدارک آن به شرح زیر است:

فهرست چاپی کتابخانه خدیوی مصر، ج ۴، ص ۳۱۴؛
اسحاقی، لطائف أخبار الدول، ص ۴۱؛
ابن شهرآشوب، المناقب، ج ۳، ص ۱۰۶؛
سید نعمت الله جزائری، الأنوار النعمانية، ص ۴۳؛
زنوزی، ریاض الجنۃ، ج ۲.

اقرار عمر و عاص به امامت و ولایت امام علی

عمر و عاص قبل از اقرار به حقیقت در مورد حق انکارناشدنی امامت و خلافت امام علی علیہ السلام پس از رسول خدا علیہ السلام ابتدا مقدمه‌ای ذکر می‌کند. وی در چندین بیت، ترسو بودن معاویه را به نظم می‌کشد و همین صفت منفی در وجود آن فرمانروای



مردم! بود که بارها او را برا آن داشت تا از عمر و عاص چاره جویی کند. عمر و عاص حریص و طماع هم که دینش را به دنیای اربابش، معاویه، فروخته بود و جز ملک مصر سودایی در سر نمی پروراند، با حیله گری و ناجوانمردی، راه گریز از دردسرها و مشکلات را به معاویه نشان می داد:

ای معاویه! بر من ناسپاس مشو و خود را به نادانی مزن [که در هواداری تو، چه ها کردم]. من بودم که با مکر و حیله باعث شدم شامیان همچون گاو های از بند گسسته، شتابان رو سوی تو آورند (و با تو بیعت کنند) و تو به عنوان خلیفه، زینت و زیور به تن کنی. من بودم که به آنها گفتم: وجوب نماز، با نام توست (بدون تو، نماز پذیرفته نمی شود) هنگامی که آنها این سخن مرا نپذیرفتند، تو امور را دگرگون و غوغای به پا کردی و در حالی که در میان سپاهیان پیشوای هدایت، علی بن ابی طالب، جنگاوران بزرگ و دلیر حضور داشتند، عصیان ورزیدی و از من سؤال کردی که آیا می توانم با شامیان همچون گاو گنگ، به جنگ پرهیزگاران خردمند روم؟ من هم پاسخ مثبت دادم و به بهانه خون خواهی عثمان، آتش پیکار افضل [!] (تو ای معاویه) را با مفضل (علی علیه السلام) که سید الاوصیاء است، برافر و ختم. (بیتهاي ۱-۹):

<p>وَعَنْ سِبْلِ الْحَقِّ لَا تَعْدِلُ عَلَى أَهْلِهَا يَوْمَ لَبِسِ الْحُلُّ؟ مَهَالِيْعَ كَالبَقِّ الْجُفْلِ بِغَيْرِ وِجُودِكَ لَمْ تُقْبِلِ وَرَمْتَ النَّفَارَ إِلَى الْقَسْطَلِ وَفِي جِيشِهِ كُلُّ مُسْتَهْلِ لِأَهْلِ التُّقْ وَالْحَجَى أَبْتَلِ؟</p>	<p>مَعَاوِيَةُ الْحَالَ لَا تَجْهَلُ نَسِيَّتَ احْتِيَالِيْ فِي جُلْقِ وَقَدْ أَقْبَلُوا زَمْرًا يَرَعُونَ وَقَوْلِيْ لَهُمْ: إِنَّ فَرَضَ الصَّلَاةِ فَوَلَّوَا وَلَمْ يَعْبُلُوا بِالصَّلَاةِ وَلَمَّا عَصَيْتُ إِمَامَ الْهُدَى أَبِالْبَقِّ الْبَكْمِ أَهْلِ الْآشِمِ</p>
--	---

فَقُلْتُ: نَعَمْ، قُمْ فَإِنِّي أَرِي
قِتَالَ الْمُفْضَلِ بِالْأَفْضَلِ

فَبِي حارِبُوا سِيَّدَ الْأَوْصِيَاءِ
بِقُولِي: دَمْ طُلَّ مِنْ نَعْشِلِ

آرِي! مَنْ بُودَمْ كَه بِه شَامِيَانْ آمَوْخْتَمْ بِرَايِ دَفَعْ حَمْلَةَ شِيرْ حَمْلَه وَرْ (عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ)،
كَشْفَ عَورَتْ كَنَنَدْ وَ اِينْ چَنِينْ بُودَه كَه آنَهَا اِزْ مَشْعَلْ هَدَيَاتْ، دَسْتْ بِرْ دَاشْتَنَدْ وَ بَرْ
حَيْدَرْ جَفَاكَرْ دَنَدْ. (بَيْتَهَايِ ١٢ وَ ١١):

وَ عَلِمْتُهُمْ كَشْفَ سَوَّاَهِمْ
لِرَدِّ الْغَضْنَفِرِ الْمُقْبِلِ

فَقَامَ الْبُغَاثُ عَلَى حَيْدَرِ
وَ كَفُوا عَنِ الْمَشْعَلِ الْمُصْطَلِ

اِي مَعاوِيه! گُويَي لَيلَه الْهَرِير رَا در صَفَيَنْ فَرَامُوشَ كَرْدَهَايِ! آنْ هَنَگَامْ كَه يَكَه تَازَ
دَلِير، سِپاهِيَانْ گَمَراهِي رَا كَنَارَزَدْ وَ چَونْ شِيرْ خَشْمَگِيَنْ حَمْلَه وَرْ بَه تو دَسْتْ يَافَتْ
(بَه خِيمَه تو نَزَديَك شَدَ)، عَرَصَه بِرَايَتْ تَنَگَ آمدَ، خَاطَرَتْ آشَفَتَهَ گَشَتْ وَ اِزْ تَرسَ،
بَه سَانْ شَتَرْمَرَغْ بَيِ قَرار، غَائِطَ نَمُودَي! سِپِس بِرَايِ رَهَايَي اِزْ چَنَگَالْ سَوارَكَارِ
هَمَچَونْ شِيرْ حَمْلَه بِرَنَدَه، اِزْ مَنْ چَارَهَ خَواستَيِ وَ پِيَمانْ بَسْتَي [در مَقَابِلْ نَجَاتَ]
مَلَكْ وَ دَارِيَي اَتْ رَا با منْ تَقْسِيمَ كَنَيِ. (بَيْتَهَايِ ٤٥-٥١):

كَانَكَ أَنْسَيْتَ لِيلَ الْهَرِيرِ
بِصَفَيْنَ مَعْ هُوَلَا الْمُهَوِّلِ

وَ قَدْ بَثَّ تَذْرُقُ ذَرَقَ النَّعَامِ
حَذَارًا مِنَ الْبَطْلِ الْمُقْبِلِ

وَ حَيْنَ أَزَاحَ جَيْوَشَ الضَّلَالِ
وَافِكَ كَالْأَسِدِ الْمُبِلِ

وَ قَدْ ضَاقَ مِنَكَ عَلَيْكَ الْخَنَاقُ
وَ صَارَ بَكَ الرَّحْبُ كَالْفَلَفِلِ

وَ قَوْلُكَ: يَا عُمَرُو، أَيْنَ الْمَفْرُ
عَسَى حَيْلَةً مِنَكَ عَنْ ثَنِيَهِ

وَ شَاطِرَتَنِي كُلَّ مَا يَسْتَقِيمُ
مِنَ الْمُلْكِ دَهَرَكَ لَمْ يَكُمِ

عُمَرُو عَاصَ، در اِدامَه بِيَانِ مَيِّكَنَدَه كَه چَگُونَه هَنَگَامْ روِيَارُوبِيَي با آنْ جَنَگَاوَرْ
حَقِيقَيِ، اِمامَ عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ بِرْ مَرْكَبَشَ اِيسْتَادَه وَ عَورَتَشَ رَا آشَكَارَ كَرَده اَسْتَ تَا جَانَشَ رَا



(بیتهای ۵۲ - ۵۴)

برهاند؛ گویی می دانسته است که امیرالمؤمنین، از روی آزرم، رخ بر می تابد و جان
نقابل عمر و عاص، این گونه نجات می یابد. اما با اینکه خطر از خیمه معاویه دفع
شده بود، او همچنان بی قرار از قدرت و هیبت امام علی علیه السلام خود را نجس می کند!

فَقَمْتُ عَلَى عَجْلَى رَافِعًا
فَسَتَّرَ عَنْ وَجْهِهِ وَ اَنْشَنَ
وَ اَنْتَ لِخَوْفِكَ مِنْ بَأْسِهِ
وَ اَكْشِفُ عَنْ سَوَّاًتِي اَذِيلِي
حَيَاً وَ رُوعُكَ لَمْ يَعْقِلِ
هَنَاكَ مُلْئَتَ مِنَ الْإِفْكَلِ

عمر و عاص - که به اقرار معاویه، آموزگار ابلیس بود - قصیده را با ذکر حیله هایش
در ادامه نبرد، پی می گیرد و به معاویه یاد آور می شود که برای پیروزی سپاه او، چه
اقداماتی کرده است:

به زدن قرآن بر سر نیزه ها اشاره می کند، از متوقف کردن کارزار و ماجراهی
حکمیت سخن می گوید که چطور در دومه الجندل، ابو موسی اشعری را به نرمی
فریب داد و مانند در آوردن کفش از پای، خلافت را از امام علی علیه السلام جدا کرد و آن را
مثل به دست کردن انگشت، بر معاویه پوشاند و این گونه او را بر فراز منبری بلند، بالا
برد و خلیفه مسلمانان خواند. سپس سپاه ریا کار عراق را که به امیرشان، امام
علی علیه السلام پشت کرده بودند، با معاویه همراه کرد، وی را در جهان اسلام نمایاند و
با عث ناموری اش شد.

(بیتهای ۱۰، ۱۷-۱۳، ۲۰-۱۹):

عليها المصاحفُ فِي الْقَسْطَلِ	وَ كِدْتُ لَهُمْ أَنْ أَقَامُوا الرِّمَاحَ
وَ نَحْنُ عَلَى دُوْمَةِ الْجَنْدُلِ	نَسِيَّتْ مَحَاوِرَةَ الْأَشْعَرِيِّ
وَ سَهْمِيَّ قَدْ خَاضَ فِي الْمَقْتُلِ	الَّذِي فَيَطْمَعُ فِي جَانِبِي
كَخَلْعِ النَّعَالِ مِنَ الْأَرْجُلِ	خَلَعَتْ الْخَلَافَةَ مِنْ حِيدَرٍ

وَأَبْسُتُهَا فِيكَ بَعْدَ الْإِيَاسِ
وَرَقَّيْتُكَ الْمِنْبَرَ الْمُشَمَّخَرَ
وَسَيْرُتُ جَيْشَ نَفَاقِ الْعِرَاقِ

عمره عاص، وقتی بی وفا یه را پس از آن همه خدمت به وی می بیند،
ابتدا شکیب از دست می دهد و افشاگری می کند و آبروی معاویه را بیش از پیش
می ریزد:

ای معاویه! من بودم که سپاه ریا کار عراق را همچون حرکت جنوب با شمال، به راه انداختم (دشمنان علی لَيْلَةً را از جنوب (عراق) تا شمال (شام) بسیج کردم) و نام و آوازه تو را در شرق و غرب، مانند حرکت درازگوش با بارش! پراکندم (همچنان که درازگوش ملازم بارش است ذکر تو نیز به واسطه من بر زبانها جاری است). اگر من هوادار و یاور تو نبودم، کسی تو را به عنوان خلیفه نمی پذیرفت. اگر من نبودم، همچون زنان، خانه نشین و در پس پرده نهان بودی. ای زاده جگرخوار! اینکه مرا نشناسی، بر من گران است. تو شایسته مقام بلند خلافت نبودی هر چه داری از من است. (بیتهای ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۲، ۲۳، ۲۱):

بلا حَدٌ سِيفٍ وَ لَا مُنْصَلٍ	وَرَقَّيْتُكَ الْمِنْبَرَ الْمُشَمَّخَرَ
كَسِيرِ الْجَنُوبِ مَعَ الشَّمَالِ	وَسَيْرُتُ جَيْشَ نَفَاقِ الْعِرَاقِ
وَلَوْلَا وَجُودِي لَمْ تُقْبَلِ	فَلَوْلَا مُؤَازَرِي لَمْ تُطَعَ
تُعَافُ الْخَرُوجُ مِنَ الْمَنْزِلِ	وَلَوْلَايَ كَنْتَ كَمْثُلِ النِّسَاءِ
كُبُودٌ لَأَعْظَمُ مَا ابْتَلِي	وَجَهْلُكَ بِيْ يَا ابْنَ آكْلَةِ الْ
وَرَبِّ الْمَقَامِ لَمْ تَكُلِ	وَلَوْلَمْ تَكَنْ أَنْتَ مِنْ أَهْلِهِ

سپس از وی شکوه می کند که چرا پس از به دست آوردن مکنت، عهد و پیمانش را فراموش کرد، یار و یاورش را از یاد برد و عطای فراوان به دیگری بخشید اما اندک



بخشنی را از عمر و عاص دریغ ورزید و با تعمّد در گمراهی، ملک مصر را به عبدالملک سپرد و به این خدمتگزار جفا کرد (بیتهاي ۵۵-۵۷):

و لَمَّا مَلَكَتْ حَمَةَ الْأَنَامِ
وَنَالَتْ عَصَاكَ يَدَ الْأَوَّلِ
مَنَحَتْ لِغَيْرِي وَزْنَ الْجَبَالِ
وَلَمْ تُعْطِنِي زِنَةَ الْخَرَدِلِ
وَأَنْتَ عَنِ الْغَيْيِ لَمْ تَعْدِلِ
وَأَنْخَلَتْ مَصْرًا لِعَبْدِ الْمَلِكِ

پس از اين همه، عمرو عاص از اينكه معاویه را ياري کرده، احساس ندامت می‌کند و با صراحة از غدیر و جانشینی امام علی علیه السلام می‌گويد:
ای فرزند هند! از روی جهل خود تو را بر علی افضل برتری دادیم و یاری رساندیم و با برفراز بردن تو، خود به مرتبه پست تنزل کردیم.

تو را برکسی برتری دادیم که پیامبر در باره اش سفارش های ویژه کرده بود؛ کسی که در روز غدیر، پیامبر پیش از پراکنده شدن حاجیان، برفراز منبری، با در دست داشتن دستش، به فرمان پروردگار بلند مرتبه با بانگی رسما پرسید: آیا من بر شما از جانتان سزاوارتر نیستم؟ آن هنگام که پاسخ گفتند: آری چنین است، به خواست یگانه ایزد، او را امیر همه مؤمنان قرار داد و فرمود: هر که را من سرپرست اویم و از خودش بر جانش سزاوارتر، اینک علی، سرپرست اوست و چه خوب سرپرستی است! سپس دست به دعا برآورد که پروردگار! دوست بدار آن که علی را دوست بدارد و دشمن آن کس باش که با او دشمنی ورزد. سپس مردم را به پیوستن به عترت پاکش فرمان داد و از پیمان شکنی بر حذر داشت؛ چرا که شکننده پیمان با عترت پیامبر، پیوندی با آن حضرت علی علیه السلام نخواهد داشت.

در این لحظه شیخ تو ای معاویه! (عمر بن خطاب) هنگامی که دید رشتہ پیوند حیدر علی علیه السلام با مردم ناگستینی است، تبریک گویان جلو آمد و گفت: بهه! علی، مولای شماست! ای مردمان، او را پاس بدارید؛ زیرا وی سرور من و همه شماست (بیتهاي

عَلَى النَّبِيِّ الْأَعْظَمِ الْأَفْضَلِ
نَزَلَنَا إِلَى أَسْفَلِ الْأَسْفَلِ
وَصَايَا مُخْصَّصَةً فِي عَلِيٍّ
يَبْلُغُ وَالرَّكْبُ لَمْ يَرَحِّلِ
يَنَادِي بِأَمْرِ الْعَزِيزِ الْعَلِيِّ
بِأَوْلَى؟ قَالُوا: بَلِي فَافَعِلِ
مِنَ اللَّهِ مُسْتَخْلِفُ الْمُنْجِلِ
فَهَذَا اللَّهُ الْيَوْمَ نَعِمَ الْوَلِيُّ
وَعَادِ مُعَادِي أَخِ الْمَرْسِلِ
فَقَاتَلُوكُمْ بِيَ لَمْ يَوْصِلِ
عُرِي عَقْدِ حَيْدَرَ لَمْ تَحَلِّ
فَدَخَلَهُ فِيْكُمْ مَدْخَلِ

نَصَرَنَاكَ مِنْ جَهَلِنَا يَا بَنَ هَنِدِ
وَحِيتُ رَفَعَنَاكَ فَوقَ الرُّؤُوسِ
وَكَمْ قَدْ سِعَنَا مِنْ الْمُصْطَفَى
وَفِي يَوْمِ «خَم» رَقَ مِنْبَرًا
وَفِي كَفَّهِ كَفَهُ مُعْلَنًا
أَلَسْتُ بِكُمْ مِنْكُمْ فِي النُّفُوسِ
فَأَنْجَلَهُ إِمْرَةُ الْمُؤْمِنِينَ
وَقَالَ: فَنَ كُنْتُ مَوْلَى لَهُ
فَوَالِ مُوَالِيَهِ يَا ذَا الْجَلَلِ
وَلَا تَنْقُضُوا الْعَهْدَ مِنْ عِترَقِ
فَبَخَبَّخَ شِيخُكَ لَمَّا رَأَى
فَقَالَ: وَلِيُّكُمْ فَاحْفَظُوهُ

عمر و عاص - آن سر سخت ترین دشمن مولا امیر المؤمنین علیه السلام پس از به نظم
درآوردن واقعه غدیر، در ادامه اظهار نداشتن از رها کردن ولایت ولی خدا امام
علی علیه السلام میان آن حضرت و معاویه چنین مقایسه می کند:
معاویه! تو کجا و ادعای خلافت و امارت کجا؟ حتی ذرهای هم در آن، حقی
نداری، همچنان که پدرانت از ابتداء نداشتند. حتی اگر بتوان میان تو و علی مقایسه
کرد، شمشیر بران کجا و داس (کند) کجا؟ سنگریزه کجا و ستاره کجا؟ معاویه کجا و
علی کجا؟ (بیتهای: ٦٢ - ٦٥):

وَدَعْوَى الْخِلَافَةِ فِي مَعْزَلٍ
وَلَا بُجَدُودِكَ بِالْأَوَّلِ
فَإِنَّكَ مِنْ إِمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ
وَمَا لَكَ فِيهَا وَلَا ذَرَّةٌ



فَإِنْ كَانَ بَيْنَكَا نِسْبَةً
فَأَيْنَ الْحُسَامُ مِنَ الْمِنْجَلِ
وَأَيْنَ الْمَحَاصِيرُ مِنْ نُجُومِ السَّمَاءِ
وَأَيْنَ مَعَاوِيَةُ مِنْ عَلَيْ

و سپس از عاقبت شوم خود و معاویه نیز خبر می دهد:

آنچه مرتكب شدیم، بی شک ما را گرفتار دوزخ می کند؛ در درگاه حق، شرمسار خواهیم بود و خون عثمان هم ما رانجات نخواهد داد. علی، با عزّت و افتخار به پروردگار و پیامبر، دشمن ما خواهد بود، به حساب ما رسیدگی خواهد کرد و ما از حق، دور خواهیم بود. آن روزی که پرده‌ها کنار رود، ای معاویه وای بر من و تو! تو سرانجام با عهد و پیمانی که با من بستی و به آن وفا نکردی، خود را فروختی و آخرت را به اندک مال دنیا باختی. با مردم روزگار گذراندی تا آنکه ملک و جاه برایت میسر شد. در پیکار هم در کمین بودی تا شکار کنی اما خود، شکار شدی.

(بیتهاي ۳۶-۴۴):

لَفِي النَّارِ فِي الدَّرَكِ الأَسْفَلِ
مِنَ اللَّهِ فِي الْوَقِيفِ الْمُخْجَلِ
وَيَعْتَزُّ بِاللَّهِ وَالْمُرْسَلِ
وَنَحْنُ عَنِ الْحَقِّ فِي مَعْزَلِ
لَكَ الْوَيْلُ مِنْهُ غَدَّاً ثُمَّ لَيْ
بِعْهِدٍ عَاهَدْتَ وَلَمْ تُوفِّ لِي
يَسِيرَ الْحُطَاطِ مِنَ الْأَجْزَلِ
لَكَ الْمُلْكُ مِنْ مَلِكٍ مُّحِولٍ
تَذُودُ الظِّلَاءَ عَنِ الْمَهَلِ

وَإِنَّا وَمَا كَانَ مِنْ فِعْلِنَا
وَمَا دُمْ عَمَانَ مُنْجَلَّا
وَإِنَّ عَلِيًّا غَدَّاً خَصْمَنَا
يَحَاسِبُنَا عَنْ أَمْوَالِ جَرَتْ
فَمَا عُذْرُنَا يَوْمَ كَشْفِ الْغَطَاءِ
أَلَا يَا بَنَ هَنْدٍ أَبِعْتَ الْجِنَانِ
وَأَخْسَرْتَ أَخْرَاكَ كَيْمَانَ الْمَنَالِ
وَأَصْبَحْتَ بِالنَّاسِ حَتَّى اسْتَكَانَ
وَكُنْتَ كَمُقْتَنِصٍ فِي الشَّرَكِ

عمر و عاص، در پایان، با تهدید از معاویه می خواهد از خراج مصر چشم بپوشد.
در غیر این صورت، او آنچه را که نباید، انجام خواهد داد: برای نابودی وی، از مصر

سپاهی از بهترین اسبان، جنگاوران و شمشیرهای بران فراهم خواهد آورد، دل خلق را بر معاویه دگرگون خواهد کرد، حجاب غرور را کنار خواهد زد و خلق را از احوال او آگاه خواهد ساخت.

عمر و عاص، با لحنی صریح به معاویه خطاب می‌کند که زنگ تو در گردنم است. اگر شهرت و مکنتی داری به خاطر من است. تکان بخورم، زنگ رسایی تو به صدا در می‌آید و از حیله‌گریهای من برای موقعیت تو خبر می‌دهد (بیت های ۵۸-۶۱):

<p>تَخَلَّى الْقَطَا مِنْ يَدِ الْأَجَدِ فَإِنِّي لُؤْبِكُمْ مُصْطَلِ وَبِالْمُرْهَفَاتِ وَبِالذُّبَيلِ وَأُوقِظُ نَائِمَةَ الْأَثَكَيلِ فَفِي عُنْقِي عَلَقُ الْجُلْجُلِ</p>	<p>وَإِنْ كُنْتَ تَطْمَعُ فِيهَا فَقَدْ وَإِنْ لَمْ تُسَاجِعْ إِلَى رَدِّهَا بِخَيْلٍ جِيَادٍ وَشُمُّ الْأَنُوفِ وَاكْشِفُ عَنْكَ حِجَابَ الْغُرُورِ فَإِنْ كُنْتَ فِيهَا بَلَغَتَ الْمُنَى</p>
---	---

تحلیل قصیده

با بررسی درون‌مایه‌های قصیده عمر و عاص، با موضوع‌های زیر مواجه می‌شویم:

- ترسو بودن معاویه و هراس و گریز او از رویارویی با حیدر کرار علیل.
- حیله‌گری پی در پی عمر و عاص برای رهایی معاویه از چنگال مرگ.
- حیله‌گری عمر و عاص در به خلافت رساندن معاویه.
- شکوه کردن عمر و عاص از پیمان‌شکنی معاویه.
- ابراز ندامت عمر و عاص از یاری کردن معاویه.
- اقرار به واقعه غدیر خم و نصب علی علیل به امامت به فرمان پروردگار.
- مقایسه میان امیرالمؤمنین امام علی علیل و معاویه.



می برد:

شامیان را در نادانی و شتاب هنگام روی آوردن به معاویه به منظور بیعت با او، به گاوهاش تثابان از بندگیسته و هنگام پیکار، به گاوان گنگ، تشبیه و از سپاه شام، به سپاه گمراهی یاد می کند. امام علی علیہ السلام را امیر المؤمنان، پیشوای هدایت، برتری داده شده، سرور اوصیا، مشعل نور و هدایت، شیر حمله برند خشمگین پیکار، سوارکار دلیر، خبر بزرگ، شمشیر بران و ستاره آسمان معروفی می کند که روز جزا با عزّت و افتخار، دشمن معاویه و عمرو عاص خواهد بود و به حساب آنها رسیدگی خواهد کرد. و سپاه اسلام را سپاه پرهیزگاران خردمند و جنگاوران می شناساند.

عمرو عاص، معاویه را فرزند هند جگرخوار توصیف می کند که در لحظات سخت جنگ و حتی پس از دفع خطر، آشفته خاطر است و کنترل از دست می دهد و خود رانجس می کند؛ کسی که با مکرو خدعا، پیروزی ظاهری به دست می آورد؛ عهدشکنی که پس از نجات یافتن، ناسپاسی و جفا می کند؛ بی مقداری که با حیله گریهای عمرو عاص، خلافت را از اهلش (امام علی علیہ السلام) غصب کرد و مشهور شد و الا چون زنان، در پس پرده پنهان می ماند. او را در برابر مقام و منزلت امام علی علیہ السلام به سنگریزه و در مقایسه با شمشیر بران آن حضرت، به داس تشبیه می کند که برای اندک مال دنیا آخرت را باخته و روز کشف اسرار، با رو سیاهی از حق به دور است.

به طور خلاصه، می توان در مقایسه میان امیر المؤمنین علی علیہ السلام و معاویه و سپاه اسلام با سپاه شام و دیگر موضوعات، جدول زیر را رسم نمود:



سایر	سپاه شام و منافقان	سپاه اسلام	امام على	معاویه
خلع الخلافة من حيدر كخلع النّعال من الأرجل لباس الخلافة في معاویة كلبس الخواتيم بالأنمل	زمر يهرعون مهاليع كالبقر الجفل	فيه كلّ مستفحول البقر البكم	إمام الهدى المفضّل	ابن هند ابن آكلة الكبود
			نجوم السماء	الحصا
			الحسام	المنجل
			عن الحق في معزل	أخسر أخراه لنيل يسير الحطام النبا الأعظم الأفضل
			إمرة المؤمنين	عن إمرة المؤمنين و دعوى الخلافة في معزل
			المشعل المصطلى	لو لا مؤازرة عمرو لم يطع معاویة
			العاص سيد الأوصياء	لولا وجود عمرو بن لم يقبل معاویة
نشر ذكر معاویة في الخافقین کسیر الحمیر مع المحمل			نعم الولی	لولا عمرو بن العاص لكان معاویة یعاف من الخروج من المنزل كمثل النساء



معاویه	امام علی ^{علیہ السلام}	سپاه اسلام	سپاه شام و منافقان	ساخن
ضاق من معاویه عليه الخناق	حیدر			
فؤاد معاویة من علیٰ فی عسل	الأسد المبسل		حشد جیش نفاق العراق کسیر	
لخوفه من بأس علیٰ مليء من الأفکل	الفارس القسور المسبل		الجنوب مع الشمال	
يذرق ذرق النعام حدارا	البطل المقبل			
باع الجنان بعهد لم يوفه لعمرو بن العاص				
يوم كشف الغطاء له الويل	خصم معاویه و عمرو بن ال العاص			
من الله في الموقف المخلج	يحاسب عمرا بن العاص و معاویه			
في النار في الدرك الأسفل	يعتز بالله و المرسل			

اما مهم ترین بخش این قصیده، ابياتی است که در مورد غدیر و نصب امام علی^{علیہ السلام} به خلافت و امامت پس از پیامبر^{علیہ السلام} به دست ایشان و به فرمان پروردگار، سخن می گوید که شرح آن گذشت. در اینجا شایسته است به مصادر معتبر و مشهور

اهل سنت در ثبت جریان غدیر اشاره کنیم تا خواننده محترم تصور نکند که چون عمر و عاص از معاویه دلخور و آزرده خاطر شده بود، از سر انتقام‌جویی و تلافی کردن، چیزی سروده است.

خطیب بغدادی در تاریخ بغداد، به مسئله تعیین امام علی علیہ السلام به جانشینی پیامبر اسلام علیہ السلام اشاره کرده و از تبریک گفتن عمر بن خطاب به آن امام سخن گفته و سپس آورده است که آیه اکمال در همین زمینه نازل شد (ج ۸، ص ۲۹۰).

مقریزی نیز در الخطط المقریزیة، ج ۲، ص ۲۲۰ به جز آیه اکمال، هر چه خطیب بغدادی در مورد غدیر گفته را ذکر کرده است.

جزری هم از حجّة الوداع و غدیر خم، بخشی از خطبه پیامبر اکرم علیہ السلام را آورده و حدیث: «من كنت مولاه فهذا [علی] مولاہ اللّهُمْ وَ إِلٰيْ مَنْ وَالاَهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَهُ...» را نقل کرده است (ج ۳، ص ۱۳۷-۱۳۶).

سیوطی - مفسّر بزرگ اهل سنت - در تفسیر آیه اکمال، قول‌های مختلفی را ذکر کرده، از جمله با استناد به ابوهریره از ابن‌مردویه و ابن‌عساکر نقلکرده است که آیه «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...» در روز هجدهم ذی‌حجّه پس از آنکه امام علی علیہ السلام به عنوان مولا و صاحب اختیار مسلمانان پس از رسول خدا علیہ السلام منصوب شد، نازل گشت (ج ۲، ص ۲۵۹).

البته واقعه تاریخی غدیر، غیرقابل انکار است و علامه امینی علیہ السلام ۳۸ نفر از اعلام حفاظ، ۳۰ تن از محدثان را که حدیث غدیر را روایت کرده‌اند، و ۱۵ تن از مفسران را که شأن نزول آیه اکمال را منصوب شدن امام علی به ولایت و سرپرستی مسلمانان پس از فرستاده خدا علیہ السلام دانسته‌اند در اثر ارزشمند الغدیر ذکر کرده که همگی از اهل سنت هستند.

این علامه فاضل، همچنین نام ۱۰۱ تن از صحابه، ۸۲ نفر از تابعین و ۳۶۰ تن از علمای بهنام سنتی را که حدیث غدیر را روایت کرده‌اند، با ژرف‌نگری در اسناد و



نتیجه

مدارک، جمع‌آوری نموده و در *الغدیر* به خواننده معرفی کرده است (مقدمه، ص ۱۳۴-۱۳۸، ۱۶۷-۱۵۲، ۱۴۴-۱۹۹).

با توجه به اوصافی که عمر و عاص برای توصیف معاویه به کاربرده و با مراجعه به تاریخ و مطالعه حیله‌گریهای عمر و عاص، درمی‌یابیم که معاویه و عمر و عاص - برخلاف باور عده‌ای از مسلمانان - نه تنها شخصیت‌های مقدس، دلیر و پرهیزگاری نبوده‌اند و بر خیر، اجتماع نکرده‌اند بلکه با تظاهر و نفاق، اطاعت‌شان از هوای نفس را دین‌داری معرفی کردند و با غصب خلافت که به امر پروردگار، تنها زیبندۀ امیر مؤمنان امام علی و فرزندانشان علیهم السلام است امّت اسلامی را به گمراهی و بیراهه برداشتند، جنگ‌ها برافروختند و خون‌ها برمی‌زین ریختند. اما آن هنگام که معاویه حتی به یاور پر مکرش هم رحم نمی‌کند و خدمات او را برای رسیدن به حکومت، نادیده می‌گیرد، وجدان عمر و عاص بیدار می‌شود و با حساسی صادق افشاگری می‌کند و ضمن قصيدة جلجلیه با صراحة از ظلم در حق جانشین بر حق پیامبر علیهم السلام باشد ام سخن می‌گوید. حتی عمر و عاص نیز توانایی پنهان کردن واقعه تاریخی غدیر را ندارد و معترف است طی سال‌ها، در غصب ولایت و امامت امام علی علیهم السلام به معاویه یاری رسانده.

قصيدة جلجلیه، شاهدی دیگر بر معنای مولا است که صاحب اختیار و سرپرست است نه دوست و رفیق.

فهرست منابع

١. قرآن كريم.
٢. نهج البلاغة.
٣. اميني نجفي، عبد الحسين، الغدير في الكتاب والسنة والأدب، بيروت: دار الكتاب العربي، بي.تا.
٤. ابن أبي الحميد. شرح نهج البلاغة. تحقيق: محمد ابراهيم. دار الكتاب العربي، ٢٠٠٧ م.
٥. ابن اثير. الكامل في التاريخ. داركتاب، ١٩٦٧ م.
٦. ابن شهرآشوب، محمدبن على. مناقب آل أبي طالب. قم: المطبعة العلمية، بي.تا.
٧. ابن عبد ربه الأندلسى. العقد الفريد. بيروت: دارالأندلس، ١٩٩٦ م.
٨. ابن قتيبة الدينوري. عيون الأخبار. المؤسسة المصرية، ١٩٦٣ م.
٩. ابن هشام، السيرة النبوية. بيروت: دار إحياء التراث العربي، ١٩٩٥ م.
١٠. اسحاقى، محمدبن عبد المعطى. لطائف أخبار الدول فيما تصرف فى مصر من أرباب الدول. مكتبة الإيمان، ١٣٢٣ ق.
١١. جزائرى، نعمة الله بن عبدالله. الأنوار النعمانية في بيان معرفة النشأة الإنسانية. بيروت: مؤسسة الأعلمى للمطبوعات، ١٤٠٤ ق.
١٢. جزرى، ابن أثیر. أسد الغابة في معرفة الصحابة. بيروت: دار الكتب العلمية، بي.تا.
١٣. سيوطى، جلال الدين. الدر المنشور في التفسير المأثور. تهران: المكتبة الإسلامية، بي.تا.
١٤. طبرسى، شيخ ابو على الفضل بن الحسن. مجتمع البيان في تفسير القرآن. تهران: دارالمعرفة، ١٣٨٤ ق.
١٥. ابن طيفور، أحمدين أبي طاهر. بلاغات النساء. بيروت: المكتبة العصرية، بي.تا.
١٦. مسعودى شافعى، أبوالحسن على ن الحسين. مروج الذهب في معادن الجوهر. مصر: المطبعة البهية المصرية، ١٣٤٦ ق.
١٧. مقرىزى، تقى الدين أحمدين على. الخطوط المقريزية. لبنان: مكتبة العرفان، بي.تا.
١٨. منقري، نصرين مزاحم. وقعة صفين. المؤسسة العربية الحديثة، ١٣٢٧ ق.
١٩. واقدى. الطبقات الكبرى. تهران: مؤسسة السفير، بي.تا.
٢٠. هالى، سليم ابن قيس. أسرار آل محمد عليهم السلام. ترجمه: اسماعيل انصارى، قم: نشر الهادى، بي.تا.